

قانون اساسی یا فهم فقهای شورای نگهبان

گفت‌وگو با: حسین انصاری‌راد

چشم‌انداز، ش ۴۷، دی و بهمن ۸۶

چکیده: مجله چشم‌انداز ایران در سلسله مصاحبه‌هایی که تحت عنوان «قانون اساسی یا فهم فقهای شورای نگهبان» با افراد مختلف ترتیب داده و در صدد القای ناکارآمدی روش شورای نگهبان در تطبیق قوانین با اسلام و در تفسیر قانون اساسی است و راه حل را در ملاک قرار دادن خود قانون اساسی (و نه فهم اجتهادی فقهای شورای نگهبان) می‌داند. آقای انصاری‌راد ضمن تشبیه دانستن رجوع به منتهای حوزوی، در مواردی مراجعه به جمهور را براساس اصل اول قانون اساسی جایگزین مناسبی می‌شمارد.

به عنوان مقدمه لازم است مطلب کوتاهی گفته شود و آن این که اگر قانون اساسی نباشد، چه خواهیم داشت و چه می‌شود؟ زیرا برخی از مشاهیر، چنان که شما مطرح کردید، برای قانون اساسی نقش عمده‌ای قائل نیستند و قانون اساسی را طوری در چارچوب اجتهاد شخصی و فهم خود قرار می‌دهند که چیزی از آن باقی نمی‌ماند و برخی صریحاً اعتبار قانون اساسی را ناشی از تأیید ولی فقیه می‌دانند. آیت الله مصباح یزدی می‌گوید، ملاک اعتبار قانون اساسی و مصوبات مجلس رضایت ولی فقیه است.

اگر امام قانون اساسی را امضا نکرده بود، حتی اگر تمام مردم هم رأی می‌دادند، هیچ اعتبار شرعی و قانونی نداشت (سرمايه، ۱۳۸۴/۱۰/۱۱) و هم ایشان می‌فرمایند، اصالت جمهوریت و هدف قرار دادن جمهوری در کنار اسلام تفکری شرک‌آمیز است. جمهوری که همه

بازتاب اندیشه ۹۶

۳۲
قانون اساسی
یا
فهم فقهای
شورای نگهبان

اختیارش در دست مردم و تابع آرا و هوس‌های مردم باشد، نوعی شرک است؛ بحمدالله از این شرک مبرا هستیم (پرتو سخن، ۱۳۷۹/۱۲/۱۷). آقای مصباح اعتبار رأی مردم را یک تفکر غربی و ناشی از غرب‌زدگی معرفی می‌کند و می‌گوید: متأسفانه کسانی در اثر ضعف ایمان یا معرفت و تحت تأثیر فرهنگ لیبرال دموکراسی می‌خواهند، این بحث را نیز به نظام‌های غربی برگردانند و بگویند (اعتبار) ولی فقیه هم به رأی مردم است. (پرتو سخن، یادنامه نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، ص ۲۵) این که آقای مصباح نظر خود را با صراحت بیان کرده‌اند قابل احترام است، اما حقیقت این است که قانون اساسی مهمترین دستاورد انقلاب سال ۱۳۵۷ و محصول اهتمام و تلاش بنیانگذار جمهوری اسلامی است و با همه ناهماهنگی‌هایی که در آن وجود دارد و نیازمند اصلاح است، رسمیت جمهوری اسلامی و همه مسؤولان را به رأی مردم و انتخاب می‌داند و در آن تصریح شده است که کشور براساس آرای عمومی است و اگر آن چنان که آقای مصباح می‌فرمایند، قانون اساسی اعتباری نداشته باشد و فقط ما باشیم و حوزه‌های علمیه و فتاوا و نظریات فقهی، همان اختلافاتی رخ خواهد داد که در حوزه‌ها وجود دارد و مسأله حکومت و حاکمیت از نظر روحانیت و فقها دچار اختلاف و بن‌بست خواهد شد و خود مسأله ولایت فقیه همان‌طور که مشهود است، مسأله‌ای اختلافی است و فقهای مشهوری مانند امام، مرحوم آیت الله بروجردی، آیت الله گلپایگانی و آیت الله منتظری ولایت فقیه را قبول دارند و بزرگانی از فقها که از بنیانگذاران فقه و اجتهاد به صورت کنونی آن هستند، مانند شیخ انصاری، آخوند خراسانی، مرحوم نائینی، آیت الله سید محسن حکیم، آیت الله خویی و برخی از بزرگ‌ترین مراجع کنونی، ولایت فقیه را قبول ندارند و در نتیجه مسأله «حکومت و حاکمیت» دچار مناقشه و اختلافی خواهد شد و به جایی نخواهد رسید و به لحاظ فقهی و در بین فقها، مانند پیش از انقلاب، بلا تکلیف خواهد ماند. این همان وضعی است که در آغاز مشروطیت، منشأ فجایع و مصائب بزرگی شد.

مطلبی که بسیار مهم و غیر قابل اغماض است این که، نفی اعتبار قانون اساسی به وسیله آقای مصباح، دقیقاً نفی و انکار جمهوری اسلامی و در تضاد کامل با نظر و اقدام و تلاش بنیانگذار جمهوری اسلامی است. اگر قرار است حکومت اسلامی وجود داشته باشد و اگر حکومت دینی امری ممکن و مقدور و مؤثر است، چارچوب اصلی آن در شرایط کنونی و در حوزه نظریات فقهی موجود همین قانون اساسی است و یکی از مهمترین کارهایی که در

جامعه و تاریخ معاصر و پس از انقلاب صورت گرفته. همین قانون اساسی است که پیش روی ماست.

○ شورای نگهبان چه موقعیت و اختیاراتی دارد و چگونه از این اختیارات در این سه دهه استفاده شده است و عملاً شورای نگهبان چه نقشی ایفا کرده است؟

● حقیقت این است که شورای نگهبان در قانون اساسی از موقعیت بسیار مهمی برخوردار است. در اصل ۹۳ قانون اساسی می‌گوید قانونی بودن مجلس شورای اسلامی که اهمیت عظیمی دارد، وابسته به شورای نگهبان است.

یکی از وظایف و نقش‌های سه‌گانه‌ای که شورای نگهبان در قانون اساسی دارد این است که، مصوبات مجلس شورای اسلامی باید به نظر شورای نگهبان برسد و شورای نگهبان آن را مغایر با موازین اسلامی و قانون اساسی تشخیص ندهد تا رسمیت پیدا کند. این وظیفه اولیه و مهم شورای نگهبان است.

○ حال برگردیم به موضوع اصلی، اگر فهم شورای نگهبان همین شکل که روال داشته ادامه هم پیدا کند و درکی که از اسلام، فقه و موازین اسلامی دارند رود روی جمهوری و آرای مردم قرار بگیرد، جمهوری هم یک رکن است باید دید واقعاً وظیفه مردم چیست؟ آیا راهکار این است که تحولات سال ۱۳۶۶ را ادامه دهند. احکام اجتماعی بر احکام فردی اولویت داشته باشد و قانون اساسی هم از مقوله حکم اجتماعی باشد، یعنی این را تشریح و تقویت و آموزش دهند، راهکار شما چیست؟

● بنده اعتقاد دارم در خود قانون اساسی راه حل وجود دارد، زیرا رسمیت جمهوری اسلامی و رسمیت مسئولان جمهوری اسلامی در قانون اساسی متکی بر رأی مردم است و اداره کشور طبق قانون اساسی با آرای عمومی است. اصل اول قانون اساسی تصریح می‌کند که حکومت ایران، جمهوری اسلامی است که ملت ایران براساس اعتقاد دیرینه‌اش... با اکثریت ۹۸/۲ درصد تمامی کسانی که حق رأی داشتند به آن رأی مثبت دادند.

○ حال با معادلات جدید تجدید نظر در قانون اساسی آیا به نفع روح قانون است یا نفع عوارضی که رخ داده است؟

● تصور بنده این است که مشکلاتی که در عمل و واقعیت اجتماعی وجود دارد، همه آنها ناشی از ناهماهنگی در قانون اساسی نیست؛ بلکه بخش عمده مشکلات از ساختار قدرت است و اگر قدرت در چارچوب قانون اساسی عمل کند و می‌کند و با توجه به این که کشور باید براساس آرای عمومی اداره شود و مسئولان نیز باید برآیند انتخابات آزاد باشند، سیاست

بازتاب آنتی‌بش ۱۶

۳۳

قانون اساسی
یا
فهم فقهای
شورای نگهبان

و اداره کشور به این صورت نبود.

در عین حال قانون اساسی قانون بشری است و نمی تواند بی عیب باشد و انسان همواره در حال تحول، تکامل و تجربه است و لازمه آن توجه به مشکلات و عیوب کار گذشته است که لزوماً باید اصلاح شود.

در قانون اساسی باید ابهامات رفع شود و اختیارات مقامات در قانون اساسی به صورتی غیر قابل مناقشه روشن شود، گرچه اگر ما باشیم و قوانین و ضوابط استنباط در چارچوب ضوابط قانون اساسی معنا و تفسیر شود، این ابهامات در این حدود موجود نخواهد بود. یکی از موارد اختلافی در مورد قانون اساسی اصل ۱۱۰ است که عیناً در آن چنین آمد است: وظایف و اختیارات رهبری:

۱. تعیین سیاست‌هایی کلی نظام پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام

۲. نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام

۳. فرمان همه پرسی

۴. فرماندهی کل نیروهای مسلح

۵. اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها

۶. نصب و عزل و قبول استعفا

۷. عفو یا تخفیف مجازات محکومین....

چنان که ظاهر این اصل نشان می دهد، در این اصل مجموعه اختیارات رهبری احصا گردیده و در مقام بیان و احصا نیز بوده است و طبق موازین و ضوابط استنباط، این اصل اختیارات مطلق را برای رهبری اگر فرضاً چنین اطلاقی وجود داشته باشد تقیید می کند و در حقیقت آن اطلاعات با این قیود تفسیر و معنا می شود. اما عده ای این اختیارات را، کمترین حدود اختیارات رهبری می شمارند و به کلمه ولایت مطلقه فقیه و خارج از آن به استنباط خاصی که از ولایت فقیه در فقه دارند استناد می کنند. سخن این است که این اختلاف از هر جهت و به هر دلیل باشد شرایط مدیریت کشور را دچار ابهام می نماید، بخصوص در حوزه ای که بسیاری از فقها ولایت فقیه را قبول ندارند و بسیاری از حقوقدانان و کارشناسان و سیاستمداران که اساس فرض ولایت فقیه را با حاکمیت ملی در تناقض و تضاد محاسبه می کنند. بنابراین باید مسأله به صورت اساسی روشن شود و موضوعاتی از ابهام خارج شده و تکلیف همگان از نظر قانون اساسی روشن باشد.

○ آیت الله مصباح یزدی می‌گویند اصل ۱۱۰ باید به اصل ۵۷ ارجاع شود و این کار باید در تجدیدنظر انجام گیرد که ولایت فقیه اختیارات نامحدودی پیدا کند. این را، در پیش خطبه‌های نماز جمعه تهران گفتند.

● پاسخ این مطلب داده شده و اصل ۵۷ نیز خود ابهام دارد و اصل ۱۱۰ چنان که گفته شد طبق ضوابط پذیرفته شده در علم اصول ابهام آن را رفع می‌نماید و اطلاق آن را اگر اطلاقی فرضاً در زمینه‌ای باشد تقیید می‌کند. آنچه در این اصل آمده این است که قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه زیر نظر ولایت فقیه و طبق اصول آینده قانون اساسی حکومت می‌نمایند و اگر ما باشیم این اصل بیش از نظارت ولایت فقیه بر قوای ثلاثه چیز بیشتری از این اصل استفاده نمی‌شود. در عین حال و از هر ناحیه هر گونه ابهامی به مدیریت کشور کمک نمی‌کند و به هر روی همه ابهامات و مسائل مورد اختلاف باید طبق قانون و به وسیله اصلاح قانون اساسی رفع شود.

یکی از اختیارات شورای نگهبان تفسیر قانون اساسی است و چنان که ملاحظه شد، با این اختلافاتی که وجود دارد باید نهادی معتبر و متکی بر کارشناسی حرفه‌ای و قابل اعتماد برای تفسیر قانون اساسی در موارد اختلاف وجود داشته باشد که این مسؤلیت بر عهده شورای نگهبان نهاده شده است. بر این اساس در اصل ۹۸ چنین آمده است: «تفسیر قانون اساسی به عهده شورای نگهبان است که با تصویب سه چهارم آنان انجام می‌شود...».

این وظیفه تفسیر قانون اساسی به هیچ وجه به این معنا نیست که شورای نگهبان به هر صورتی که بخواهد می‌تواند اصول قانون اساسی را معنا کند. مطلقاً مقید و مقید را مطلقاً و لغات را قلب سازد و برای واژه‌ها معانی خاص خودش را وضع کند، بلکه شورای نگهبان آنجا که مفهوم و معنای یک اصل ابهام دارد و مسؤلان درباره معنای قانون و اصل قانون اساسی اختلاف پیدا می‌کنند، طبق ضوابط معین و مورد قبول که در منطق فهم قانون برای کارشناسان مشخص است و علم اصول فقه برای فقهای متصدی آن می‌باشد و صرفاً برای فهم متون تأسیس شده است، حق دارد به تفسیر اصول قانون اساسی بپردازد. تفسیر شورای نگهبان در این چارچوب و با رعایت ضوابط فهم قانون، حجت و رافع اختلاف و قانع‌کننده خواهد بود. لذا این که شورای نگهبان حق نظارت را در اصل ۹۹ قانون اساسی به نظارت استصوابی تفسیر نموده و بر این اساس خود را متولی انتخابات و دخیل در اجرای انتخابات قرار داده است، بی‌تردید برخلاف قانون و ضوابط استنباط مقبول فقهاست؛ زیرا نظارت در

تمام کتاب‌های لغت عبارت است از: عمل ناظر و مقام ناظر و قید استصواب در هیچ لغتی در محتوا و مفهوم نظارت وجود ندارد و هیچ قرینه‌ای نیز در قانون اساسی برای قید استصواب در نظارت نیامده است.

● اشاره

سیدمحمد موسوی‌افراز

۱. آقای انصاری نفی اعتبار ذاتی قانون اساسی را مساوی با نفی قانون اساسی دانسته و این تفکر را در تضاد با نظر امام و به معنی نفی و انکار جمهوری اسلامی می‌دانند. در پاسخ باید گفت اولاً این نظر که اعتبار قانون ناشی از تأیید ولی فقیه است و به خودی خود یا بواسطه رأی مردم مشروعیت و اعتبار نمی‌یابد ریشه در یک اصل مسلم اعتقادی دارد و از لوازم آن عقیده به شمار می‌رود که تمام علما به آن ملتزمند و آن اصل توحید ربوبی خداوند متعال است، براساس آن یک مسلمان معتقد است تنها یک ربّ وجود دارد و آن هم خداوند است و این ربوبیت شامل دو بخش تکوینی و تشریحی است که در بحث ربوبیت تشریحی عقیده ما این است که تنها خداوند است که حق قانونگذاری دارد؛ چرا که تقنین و اعمال قانون نوعی تصرف است و تصرف تنها از شؤون مالک است و مالک انسان و تمام هستی تنها خداوند است، پس قانون تنها در صورتی معتبر است که از ناحیه خدا یا فرستادگان خدا یا جانشینان منصوب آنها (ولایت فقیه) صادر گردد. و پذیرش قانونی غیر از قانون خدا در حقیقت شرک ربوبی است، یعنی برای خداوند از ناحیه ربوبیت تشریحی (قانون‌گذاری) شریک قرار دادن.

ثانیاً نفی اعتبار ذاتی قانون اساسی به هیچ‌وجه به معنای نفی قانون اساسی نیست، چرا که قانون اساسی، از آن جهت که مورد تأیید ولی فقیه (نایب امام زمان) قرار گرفته معتبر و لازم الاتباع است. تمام سخن در این است که آیا مشروعیت قانون ذاتی است یعنی همین که مردم قانونی را وضع کردند مشروعیت می‌یابد یا این که باید از تصویب و تنفیذ حاکمی که در طول حاکمیت الهی قرار دارد بگذرد. اقتضای توحید ربوبی، ذاتی نبودن اعتبار قانون بشری است.

۲. آقای انصاری در پاسخ به این سوال که «اگر فهم شورای نگهبان از اسلام در تقابل با آرای مردم قرار بگیرد راهکار شما چیست؟» با اشاره به اصل اول قانون اساسی مراجعه به آراء عمومی را به عنوان راه حل بیان می‌کند. به نظر می‌رسد این مطلب برخلاف موازین اسلامی و فاقد حجت شرعی است. چرا که در اسلام به هیچ‌وجه به فقها اجازه عدول از حدود و قوانین دینی به بهانه هم‌رأی شدن با اکثریت (به جز در موارد اضطراری مثل شرایط تقیه) داده نشده است. علاوه بر آن این سخن برخلاف خود قانون اساسی نیز می‌باشد چرا که براساس نص این قانون اسلامیت بر همه قوانین حتی اطلاقات و عموماً

اصول قانون اساسی حاکم است و اگر در اصلی اداره امور برعهده مردم دانسته شده، براساس اصل چهارم این مطلب باید در چارچوب موازین اسلامی باشد.

۳. ایشان در بحث تغییر و اصلاح قانون اساسی به نکته خوبی اشاره کرده‌اند و آن لزوم رفع موارد ابهام‌آمیز است. لکن نمونه‌های ذکر شده قابل مناقشه است (در بحث حدود اختیارات رهبری و نظارت استصوابی شورای نگهبان):

الف) در بحث اختیارات ولی فقیه ایشان می‌گویند «اصل ۱۱۰ اختیارات مطلق برای رهبری را اگر فرضاً چنین اطلاقی وجود داشته باشد تقیید می‌کند.»

اولاً کلمه «فرضاً» تعجب‌انگیز است و به تلویح وجود اطلاق ولایت فقیه را در قانون اساسی نفی می‌کند، حال آن‌که دقیقاً عبارت «ولایت مطلقه امر» (اصل ۵۷) در قانون اساسی آمده و جالب این‌که این عبارت قبل از اصلاح سال ۱۳۶۸ «ولایت امر» بوده و این نشان می‌دهد که کلمه مطلقه که براساس نظر حضرت امام علیه السلام اضافه گردیده بار معنایی ویژه‌ای دارد و تنها یک قید توضیحی نیست.

ثانیاً این‌که گفته‌اند «به فرض که اطلاق باشد با اصل ۱۱۰ مقید می‌گردد» نیز قابل خدشه است، زیرا اصولاً مطلقه بودن ولایت خود یک قید است نه اطلاق. اطلاق، لسان ندارد و با مقدمات حکمت شمولش اثبات می‌گردد، لذا می‌تواند به قیدی تضییق گردد؛ در حالی که وقتی قید اطلاق می‌آید لسان دارد و دیگر قابل تقیید نخواهد بود. در واقع اطلاق، نسبت به قید، لایبشرط است، اما ولایت مطلقه (یعنی ولایتی که مقید به اطلاق است) نسبت به قید، به شرط لا است. در اصل ۵۷ قید «مطلقه آمده است و این‌که در تجدیدنظر اضافه شده صراحت و ولایت بر این دارد که محدود و مقید به آن ۱۱ مورد اصل ۱۱۰ نیست و آن موارد یا چند نمونه شاخص است یا مواردی است که خاص ولی فقیه است، یعنی از اختیارات منحصر به فرد رهبر است نه این‌که تنها اختیارات او باشد.

ب) در بحث نظارت استصوابی گفتنی است که نظارت به دو شکل استطلاعی و استصوابی قابل تقسیم است. در نوع نظارت تنها برای مطلع بودن و در جریان مسأله قرار گرفتن است و در واقع یک نظارت منفعلانه است. اما نظارت استصوابی نظارت در جهت حُسن اجرای امور است، یعنی نظارت اثرگذار و فعالانه که در شرع نیز نمونه‌هایی دارد: مانند نظارت بر وقف که بر کار متولی اشراف دارد و صوابدید او در اجرا نافذ است.

این‌که در قانون اساسی ضرورت نظارت شورای نگهبان مورد تأکید قرار گرفته، روشن است که تنها برای اطلاع نیست بلکه نظارتی باید باشد که ثمره عملی بر آن مترتب باشد و بتواند جلوی انحرافات احتمالی را بگیرد و این همان استصواب است.

البته ممکن است گاهی در عمل اجرای این نظارت دچار انحرافات و اشتباهاتی باشد و در مصادیق خطا صورت بگیرد که این مقال در صدد تایید تمام عملکرد ایشان نیست.

بازتاب اندیشه ۹۶
۳۸
قانون اساسی
یا
فهم فقهای
شورای نگهبان